

چکیده‌ها و نویسندگان مقالات انگلیسی به زبان دری

غزال حارس، نظارت قضایی در افغانستان: یک روند معیوب

چکیده:

نظارت قضایی صلاحیت محکمه یا نهاد مشابهی است که بر اساس آن می‌تواند قانونیت یا مطابقت قوانین و اقدامات عمومی را با قانون اساسی بررسی کند. این مفهوم نخستین‌بار در ایالات متحده آمریکا با قضیه ماربری علیه مدیسن آغاز شد، اما پس از جنگ جهانی دوم در سطح جهانی گسترش یافت و امروزه به یکی از ارکان اساسی قانون‌گرایی و حاکمیت قانون بدل شده است. در افغانستان، هرچند در برخی از قوانین اساسی قرن بیستم به نظارت قضایی اشاره شده، تنها قانون اساسی سال ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) آن را به‌گونه صریح وارد ساخت. قانون اساسی ۱۳۸۳ (۲۰۰۴) هم ستره محکمه و هم کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی (ICOIC) را برای تضمین مطابقت قوانین و اعمال دولتی با قانون اساسی صلاحیت داد. این احکام در آغاز به عنوان ابزار مؤثر توازن قوا ستایش شد، اما ابهامات در مواد ۱۲۱ و ۱۵۷ این قانون به زودی این روند را مناقشه برانگیز ساخت. تفسیرهای متناقض و سیاسی ستره محکمه اعتبار آن را خدشه‌دار و توان آن را در حمایت از حقوق شهروندان محدود کرد. به‌همین‌گونه، کمیسیون یادشده نیز در ایفای نقش نظارتی خویش ناکام ماند و به‌جای ترویج قانون‌گرایی و حاکمیت قانون، در رقابت‌های نهادی و تمرکز بر تفسیر قانون اساسی گرفتار گردید.

نویسنده:

غزال حارس، کمیشنر در کمیسیون مستقل نظارت بر تطبیق قانون اساسی (ICOIC) و استاد همکار حقوق در پوهنتون امریکایی افغانستان (AUAF) است، جایی که مضمون حقوق اساسی را تدریس می‌کند. پیش از پیوستن به AUAF، او به‌عنوان رئیس اجرایی برنامه انکشاف تصدی‌های روستایی افغانستان، از برنامه‌های اولویت ملی وزارت احیا و انکشاف دهات، ایفای وظیفه کرده است. همچنان در زمان انتخابات ریاست‌جمهوری ۱۳۸۳ (۲۰۰۴) و انتخابات پارلمانی ۱۳۸۴ (۲۰۰۵) ریاست اجرایی بنیاد انتخابات آزاد و عادلانه افغانستان (FEFA) را بر عهده داشت. او به‌عنوان پژوهشگر در پوهنتون اروپای مرکزی در بوداپست، مجارستان، به بررسی صلاحیت‌ها، حدود اختیارات و کارکرد محاکم قانون اساسی در اروپا پرداخت. وی دارنده سند ماستری حقوق (LLM) از دانشکده مطالعات شرقی و افریقایی (SOAS)، پوهنتون لندن، بریتانیا است.

علی وردک، پانزده سال بازسازی نظام عدلی افغانستان

چکیده:

این مقاله پانزده سال تلاش‌ها برای بازسازی نظام عدلی افغانستان پس از فروپاشی رژیم طالبان را بررسی می‌کند. این پژوهش روند احیای نهادهای رسمی دولت - محاکم، سارنوالی، پولیس و محابیس - را که با حمایت گسترده کمک‌های بین‌المللی، به‌ویژه از سوی ایالات متحده آمریکا، همراه بود، دنبال می‌کند. با این حال، نتایج به دلیل فساد گسترده، هماهنگی ضعیف، کمبود منابع و بی‌اعتمادی عمومی محدود بوده است. باوجود مصرف بیش از یک میلیارد دالر، عدالت رسمی برای بیشتر افغان‌ها، به‌ویژه در مناطق روستایی که ناامنی حاکم است، دست‌نیافتنی مانده است. در نتیجه، میکانیزم‌های غیررسمی مانند جرگه‌ها و شوراها که به‌دلیل دسترسی آسان، سرعت و مشروعیت فرهنگی‌شان ارزشمند پنداشته می‌شوند، همچنان در حل منازعات محلی نقش غالب دارند. هرچند این سازوکارها گاهی با معیارهای قانونی و حقوق بشری در تضاد اند، اما اعتماد مردم به آن‌ها بیشتر است. این مطالعه بر یک مدل ترکیبی تأکید می‌کند که میان عدالت رسمی و عدالت غیررسمی، رابطه‌ای وجود داشته که بر سنت‌های اجتماعی و اخلاقی افغانستان استوار می‌باشد. نتیجه‌گیری مقاله این است که اصلاح واقعی نظام عدالت مستلزم دیدگاه منسجم، هماهنگی مؤثر و تعامل با منابع بومی مشروعیت در افغانستان است.

نویسنده:

پروفسور علی وردک، جرم‌شناس و حقوق‌دان متخصص در اصلاحات عدلی و نظام‌های ترکیبی عدالت می‌باشد. او دارای سند لیسانس حقوق از دانشگاه کابل و دکتورای جرم‌شناسی از دانشگاه ادینبرو می‌باشد. وی استاد جرم‌شناسی در دانشگاه جنوب ویلز است و بر پروژه‌های مربوط به حاکمیت قانون و عدالت پس از منازعه کار می‌کند. او در تهیه گزارش انکشاف بشری افغانستان در سال ۱۳۸۶ سهم داشت و برنده مشترک جایزه علمی رادزینوویچ در سال ۱۳۹۲ می‌باشد.

جفری سونسن، چرا تلاش‌های ایالات متحده برای ترویج حاکمیت قانون در افغانستان ناکام شد

چکیده: ترویج حاکمیت قانون در افغانستان از زمان سقوط رژیم طالبان در اواخر سال ۱۳۸۰ یکی از اهداف کلیدی

سیاست خارجی ایالات متحده بوده است. سیاست‌گذاران در ایجاد یک دولت دموکراتیک مدرن مبتنی بر قانون سرمایه‌گذاری هنگفتی انجام دادند تا نظم لیبرال پساجنگ را تثبیت نمایند. در نهایت، حمایت از سکتر عدلی به یکی از ارکان استراتژی ضد شورش در برابر طالبان بازسازی‌شده مبدل گردید. با این حال، تحلیل نظام‌مند برنامه‌های عمده تحت حمایت امریکا از سال‌های ۲۰۰۴ تا ۲۰۱۴ نشان می‌دهد که این برنامه‌ها بر مفروضات نادرست و تصمیمات استراتژیک ناپخته استوار بودند. این ابتکارات، باوجود افزایش هزینه‌ها در زمان ریاست جمهوری بارک اوباما، نتوانستند حاکمیت قانون را تقویت کنند. کمک‌های خارجی موجب گسترش فساد و ترویج فرهنگ معافیت در میان مقام‌های دولتی افغان شد. تجربه امریکا در افغانستان نشان می‌دهد که کمک به حاکمیت قانون تنها با رویکرد تخنیکی ممکن نیست؛ بلکه باید با بنیان‌های محلی مشروعیت حقوقی و با حمایت شرکای داخلی معتبر از جمله مقام‌های بلندپایه دولتی همراه باشد.

نویسنده: جفری سونسن پژوهشگر روابط بین‌الملل و سیاست مقایسه‌ای است که پژوهش‌های او بر دولت‌سازی، حاکمیت قانون و اداره ترکیبی در جوامع جنگ‌زده و پساجنگ متمرکز است. او دارای دکترای علوم سیاسی از دانشگاه آکسفورد بوده و در دانشگاه شهر لندن به‌عنوان استاد ارشد سیاست بین‌الملل تدریس می‌کند.

هما سعید و استیفن پارمنتیر، زمانی که خرگوش‌ها مسئول زردک‌ها باشند: غصب زمین، عدالت انتقالی و جرایم اقتصادی – دولتی در افغانستان

چکیده:

افغانستان نمونه خوبی است از اینکه چگونه نبود عدالت انتقالی سبب می‌شود ناقضان حقوق بشر رژیم‌های گذشته با مصونیت در قدرت باقی بمانند و به ارتکاب جرایم دیگر ادامه دهند. این مقاله به‌ویژه بر پدیده غصب زمین به‌عنوان نوعی جرم اقتصادی – دولتی تمرکز دارد. یافته‌های مبتنی بر تحقیقات میدانی در کابل در سال‌های ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ نشان می‌دهد که جرایم اقتصادی که توسط ساختارهای دولتی هدایت، حمایت و اجرا می‌شوند، در واقع نوعی جرم دولتی محسوب می‌گردند. ادبیات جرم‌شناسی درباره نقض حقوق اقتصادی – اجتماعی به‌عنوان جرم دولتی بسیار محدود است. هدف این پژوهش پرکردن فاصله میان مطالعات عدالت انتقالی و جرم‌شناسی است.

نویسندگان: هما سعید پژوهشگر در مؤسسه جرم‌شناسی پوهنتون لوون در بلجیم است و بر عدالت انتقالی، حقوق بشر و خشونت دولتی تمرکز دارد. او دارای ماستری حقوق بشر از دانشکده اقتصاد لندن است و در حال تکمیل دوکترای خود در پوهنتون لوون می‌باشد. استیفن پارمنتیر پروفیسور جامعه‌شناسی جرایم، قانون و حقوق بشر در پوهنتون لوون است.

وُلف پلِسمَن و تیلْمَن ی. رُودِر، هماهنگی کمک‌های بین‌المللی برای اصلاحات عدلی در افغانستان

چکیده: نویسندگان بر اساس تجربه خود به‌عنوان نمایندگان دولت آلمان و جامعه مدنی، هماهنگی کمک‌های بین‌المللی برای اصلاحات عدلی در افغانستان را بررسی می‌کنند. این هماهنگی باید در دو سطح صورت گیرد: نخست، همکاری نزدیک با دولت افغانستان؛ دوم، هماهنگی میان بازیگران بین‌المللی برای افزایش مؤثریت. در عمل، هر دو سطح با چالش‌های چشمگیری مواجه‌اند، به‌ویژه در شرایطی که ظرفیت حکومت محلی ضعیف و شمار بازیگران بین‌المللی زیاد باشد. این مقاله تلاش‌های هماهنگی میان سال‌های ۱۳۸۱ تا ۱۳۹۳ را تحلیل کرده و علل ناکامی آن را توضیح می‌دهد.

نویسندگان: داکتر تیلْمَن ی. رُودِر پژوهشگر ارشد در پوهنتون آزاد برلین و مشاور وزارت خارجه فدرال آلمان است. وی پیش‌تر پروژه‌های متعدد حاکمیت قانون را در بنیاد ماکس پلانک برای مقایسه حقوق عامه و بین‌المللی رهبری کرده است. وُلف پلِسمَن رئیس اداره امور فدرال ایالت برلین است و با اداره همکاری بین‌المللی آلمان در افغانستان کار می‌کند.